

پيشگامان نوسازي آسيا - ۳

تايوان: فرزند ژنرال

جي تايور

ترجمه داود حيدري

| | |
|-----|--------------------------------------|
| ۷ | درباره مجموعه پیشگامان نوسازی آسیا |
| ۱۳ | مقدمه |
| ۱۷ | فصل ۱/ وزارت دفاع |
| ۲۷ | فصل ۲/ چماق طلایی |
| ۴۳ | فصل ۳/ نخست‌وزیر |
| ۶۱ | فصل ۴/ سپری شدن نظام قدیم |
| ۷۳ | فصل ۵/ جدایی |
| ۸۹ | فصل ۶/ شورش و محاکمه |
| ۱۰۷ | فصل ۷/ جزیره و سرزمین اصلی |
| ۱۲۷ | فصل ۸/ جانشین‌ها، واسطه‌ها، تبهکاران |
| ۱۴۹ | فصل ۹/ دستیابی به اتفاق نظر |
| ۱۶۳ | فصل ۱۰/ ایجاد فضای باز |

درباره مجموعه پیشگامان نوسازی آسیا

پس از جنگ جهانی دوم با تضعیف نظام‌های مستقر، کمونیسم کشورها را یکی پس از دیگری یا به‌کل می‌بلعید یا به‌نوعی درگیر خود می‌کرد؛ چه آنجا که دچار جنگ‌های چریکی می‌شد، و چه آنجا که کمونیست‌ها با روش‌های دموکراتیک قدرت را نشانه کرده بودند. هنوز جنگ پایان نیافته بود که غرب از پیشروی کمونیستی به هراس افتاد و پس از پایان آن، این اپیدمی ایدئولوژیک به کابوسی برای جهان لیبرال-دموکرات تبدیل شد. نتیجه این حساسیت فزاینده در دو مسیر کاملاً محسوس بود: اول، در عرصه سیاست خارجی و کمک به کشورهای جنگ‌زده یا عقب‌مانده جهت پیشگیری از گسترش تمایلات کمونیستی یا دخالت مستقیم در برخی از کشورها. و دوم، در عرصه دانشگاهی و شکل‌گیری رشته مطالعات توسعه. گرچه مطالعات توسعه در ظاهر رشته دانشگاهی نوظهوری همچون سایر رشته‌ها یا گرایش‌های علوم سیاسی و اقتصاد بود، اما به واقع از دل آن باید پژوهش‌هایی جهت شناخت جوامع عقب‌مانده و راهبردهایی برای هدایت سیاست خارجی و کمک‌ها بیرون می‌آمد. چنانکه یکی از پیشگامان و شناخته‌شده‌ترین پژوهشگران مطالعات توسعه، یعنی والت روستو، در مقام مشاور ارشد، به دولت ایالات متحده دعوت شد تا هم‌قطارانش نیز پس از او راه کاخ سفید را بیاموزند. چنین بود که مطالعات توسعه سریعاً از مرحله توصیفی صرف خارج شده و به مرحله تجویز رسید. در مقابل، نو مارکسیست‌هایی همچون پل باران و سمیر امین نیز بودند که به انتقاد سخت از مکتب نوسازی پرداختند تا خط

فکری‌شان در مکتب وابستگی جریان یابد؛ مکتبی که نقدها و تجویزهایشان در تکامل نظریه‌های مکتب نوسازی بسیار مفید واقع شد.

در مکتب توسعه، مهم‌ترین عامل عقب‌ماندگی را سنتی باقی ماندن جامعه می‌دانستند و از ضرورت تغییر می‌گفتند. تغییری که خود در پی صنعتی‌سازی و آزادسازی اقتصاد می‌آمد و ریخت اجتماعی و سپس سیاسی کشور را دگرگون می‌کرد. اما پیروان مکتب وابستگی ایده بنیادین مارکسیسم یعنی روابط تولید را به سطح بین‌المللی کشاندند و از وابستگی عمیق کشورهای پیرامونی به کشورهای مرکز می‌گفتند و اینکه صرفاً استعمار به استعمار تغییر شکل داده و تا زمانی که وضع چنین است، انتظار تغییری در فلاکت جهان سوم نمی‌توانستن داشت. آنها در عوض آزادسازی و صنعتی‌سازی توسط سرمایه‌داری کمپرادور در راستای نیازها و منافع جهان اول، از وضع تعرفه و حمایت از صنایع داخلی و صنعتی‌سازی ملی در جهت جایگزینی واردات حمایت می‌کردند. در پی این هجمه‌های سنگین بود که توسعه‌ای‌ها به بازنگری در نگره‌هایشان پرداخته و ایده صنعتی‌سازی صادرات‌محور را مطرح کردند. به لحاظ سیاسی نیز، با الگو قرار دادن دولت‌های مطلقه قرن نوزدهمی اروپا، تجویزها عمدتاً حول دولت‌های اقتدارگرای نوساز و گاه تأیید دخالت نظامیان به‌عنوان تنها نیروی مقتدر و منسجم در کشورهای عقب‌مانده که توان مقابله با واپس‌گرایان را دارد، می‌گشت. از این منظر با توسعه اقتصادی، راه بر توسعه سیاسی نیز گشوده می‌شد.

و البته این نسخه‌ها در خلا پیچیده نمی‌شد و کم‌وبیش در کشورهای مختلف به‌کار می‌رفت. کشورهایی همچون مکزیک، برزیل، آرژانتین و برخی دیگر از همسایگان‌شان، پیش از باقی کشورها نسخه تولید با هدف جایگزینی واردات را در پیش گرفتند. آنها که جهت تأمین سرمایه اولیه روی به استقراض سنگین خارجی آورده بودند، به‌رغم پیشرفت‌های محسوس در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۶۰، با اشباع بازار داخلی و ایجاد بحران‌های مالی جهانی، تا دهه ۱۹۸۰ به ورطه ورشکستگی افتادند. البته در این بین انقلابیون مارکسیستی چون فیدل کاسترو و مائو تسه‌تونگ نیز ایده‌هایی محیرالعقول برای زدودن اتکای به خارج به‌کار بستند. طرح تبدیل شدن کوبا به بزرگ‌ترین صادرکننده شکر

با توسعه دیوانه‌وار مزارع نی‌شکر، و طرح تبدیل کردن چین به بزرگ‌ترین تولیدکننده فولاد در جهان با ساخت کوره‌های ذوب آهن در حیات خلوت خانه‌های روستایی، هر دو کشور را به سمت قحطی و البته در یوزگی از شوروی کشاند. حیرت‌انگیزترین و دردناک‌ترین تجربه از این دست نیز سهم مردم کامبوج بود که با طرح احماقانه شهرداری پل پوت و بازگشت به زمین و زراعت، یک‌سوم از هم‌وطنانشان را در کام مرگ دیدند.

همین تجربه‌ها بود که باعث عبرت عاقل‌تران شد تا درک کنند که در جهانی که با پیشرفت‌های پزشکی در حال انباشته شدن از انسان‌ها است، لازمه عبور از اندیشیدن به پر کردن شکم صرف و رسیدن به رفاه، زیست جهانی است. بنابراین از خیر تولید هر چیزی، از سوزن گرفته تا سفینه فضایی، گذشتند و اصل را بر پذیرش مزیت نسبی نهادند. این کشورها، با برنامه‌ریزی‌های کوتاه و میان‌مدت، هدف خود را بر توسعه صنایعی منطبق با توانشان و با ظرفیت صادرات حداکثری قرار دادند و درهای اقتصادشان را به روی جهان گشودند. پیشگامان این رویکرد که موفق به عبور سریع و حیرت‌انگیز از وضعیت جهان سومی به توسعه‌یافتگی و رفاه عمومی شدند، چهار ببر آسیایی بودند: کره جنوبی، سنگاپور، تایوان و هنگ‌کنگ.

پژوهش‌های بسیاری در مورد عوامل موفقیت این کشورها انجام گرفته است تا به این پاسخ برسند که چرا آنها توانستند و اما بسیاری دیگر نه؛ از جمله عواملی که بسیار بر روی آنها دست گذاشته شده، مذهب غیرمعارض با مدرنیسم، فرهنگ سخت‌کوشی و پذیرای نوآوری، جامعه پویا و متساهل، برنامه‌ریزی مناسب، تربیت و بهره‌گیری از نخبگان و مدیران شایسته، نهادسازی فراگیر، و البته روابط مناسب با غرب بوده است. به‌ویژه بر عامل فرهنگی تأکید بسیار شده است، زیرا سه کشور کره جنوبی، هنگ‌کنگ و تایوان مستقیماً در حوزه تمدنی چین قرار دارند و اکثریت جمعیت سنگاپور نیز چینی‌تبار هستند.

قطعاً تمام عوامل یادشده در وضعیت کنونی این کشورها موثر بوده، اما در کتاب حاضر نقطه تمرکز بر عامل رهبری است. دو دلیل اساسی برای اینکه چرا باید بیش از هر چیزی بر این عامل متمرکز شد، عبارتند از؛ اول، تمام